

هنر دینی

مجتبی مطهری الهامی

چکیده:

شناخت مذهب و درک انسان معنوی و فهم دنیای باطن وی و تصورات و تخیلات او مستلزم شناخت دقیق از فرهنگ و تمدن انسانی به ویژه تمدن دینی است و هنر انسانی در بستر مذهب و تاریخ وی نهفته است، معرفت به هنر مذهبی و تاریخ آن به معنای عام کلمه، درک فرهنگ انسانی است که انعکاس دهنده زوایای پنهان روح و آرزوهای آدمی و مواجهه با انسان به عنوان خلیفه الله یا تنها آفریده آفریننده جهان است. آیا هنر دینی هنری است که لزوماً به مطالب و وقایع خاصی که در کتب مقدس بیان شده می پردازد، یا هنری است که صرفاً به موضوع دین می پردازد؟ در اینجا در ابتدا بایستی روشن کنیم که مقصود ما از هنر دینی چیست؟ آیا هر هنری که عنوان دینی داشته باشد مقدس و آسمانی است؟ البته با نگاه اجمالی به نظر می رسد که هنر دینی نمی تواند هنر غیر قدسی باشد، بلکه هنر دینی ذاتاً مقدس است و آنچه هنر دینی را از هنر غیر دینی متمایز می سازد مربوط به معناست، بدین معنی که هنر آسمانی، هنر دینی و هنر غیر دینی هنری زمینی و دنیایی است.

در نگاه ظاهر هنر دینی دارای قداست است و نوعی هنر سنتی به شمار می آید اما با تأملی عمیق در می یابیم که هر هنری را که در ظاهر دینی جلوه کند و یا موضوع آن دینی باشد نمی توان هنر دینی خواند^۱.

هنر مقدس و غیر مقدس

همان گونه که بین هنر مقدس و غیر مقدس تفاوت قائلیم بایستی بین هنر دینی مقدس و غیر مقدس نیز تفاوت قائل شویم؛ به این معنی که برای دینی یا غیر دینی

^۱ - آیا صرف اینکه هنرمندی موضوع دینی را برای هنر خویش برگزیند، این اثر دینی است. یا برای اینکه یک اثر، دینی به حساب آید صرف دینی بودن موضوع کافی است که این هنر، دینی به شمار آید؟ به عبارت روشن تر آیا هر کس که در دانشکده الهیات و معارف دینی به تدریس دروس دینی می پردازد یک انسان الهی و ربانی است؟ مثلاً اگر استادی یک موضوع دینی را در دانشکده الهیات تدریس نماید برای ملکوتی بودن و نورانی بودن آن استاد کافی است؟ پاسخ این است خیر. چه بسا در دانشکده های الهیات و معارف دینی اساتیدی به تدریس این دروس می پردازند که خود دینی یا مذهبی نیستند. (نگارنده).

بودن ، صرف محتوا یا موضوع اثر هنری ، برای دینی بودن آن کافی نیست بلکه هنر دینی هنری است که شکل و صورت ، و فرم بیان آن هم دینی باشد .

از بررسی دقیق در معنی هنر دینی این واقعیت کشف می شود که هنر دینی به زیباییهای ظاهری بسنده نمی کند بلکه پس از گذر از آن ، به مرحله عالیتر زیبایی که زیباییهای معنوی است دل می سپارد. لذا زیبایی آن بیش از هر چیز از نوعی حکمت معنوی برخوردار است که در هنرهای غیر دینی یافت نمی گردد . یعنی آن اثر هنری نه تنها باید در صورت ظاهر جنبه دینی و روحانی داشته باشد بلکه نوع زبان و بیان آن نیز بایستی به صورت آسمانی و دینی جلوه کند و از منشأ روحانی و معنوی سیراب گردد . یعنی صرف دینی بودن شکل ظاهر یک اثر هنری بدون آنکه آن اثر نشأت گرفته از منشأ وحیانی و عرفانی باشد و یاهنرمند سلوک روحانی نموده باشد ، کافی نیست که آن اثر هنری را دینی و مقدس بدانیم . هنر دینی هنری است که بایستی در شنونده القاء قداست یا معنویت نماید و یا بتواند تأثیر روحانی و معنوی لازم را در مخاطب ایجاد نماید و نحوه بیان و فرم (شکل) آن با استفاده از خطوط ، رنگها و علائم نقوش طرحهای هندسی و یا سبکهای هنری ، به گونه ای باشد که الهام و اشراق در دل بیننده بنماید و هاله ای از طهارت روح ، به وی هدیه نماید و ذکر حق را در جان او ترسیم نماید و به تصویر بکشد.

صرف آنکه یک اثر هنری داشته باشیم که موضوع خود را از یک امر مقدس اخذ کرده باشد، به هیچ وجه آن را نمی توانیم دینی به حساب آوریم ؛ لازمه دینی یا غیر دینی بودن آن اثر جنبه قدسی آن است . هر امر قدسی و معنوی قطعاً دینی است و اما هر چیزی که به ظاهر دینی به نظر رسد یک امر قدسی و معنوی ممکن است نباشد . هنری که فاقد القاء جنبه قدسی و معنوی باشد نمی توان آن را به معنای واقعی کلمه ، آسمانی و دینی خواند ، زیرا دین بر نوعی تفسیر آسمانی و معنوی از جهان و انسان مبتنی است و اصولاً هر امر دینی به معنای حقیقی آن یک امر مقدس و معنوی است و هر چیز قدسی و روحانی حتماً جنبه دینی و ملکوتی دارد ، لذا هر هنری از آن جهت که موضوع آن دینی باشد ، بدون آنکه یک امر ربّانی و معنوی رایبان کند ، هنر دینی به شمار نمی آید . هنر دینی هنری است که انسان با دیدن آن اثر هنری ، درخود حالاتی معنوی بیابد . اینجاست که هنر دینی ، به قول بورکهارت ، باید براساس یک حکمت معنوی و عرفان ارزیابی شود.

مثلاً هنر مذهبی در دورهٔ رنسانس را به هیچ وجه نمی‌توان هنری دینی به شمار آورد، هر چند این هنر از موضوعات دینی بهره برده و یا به صورت ظاهر دینی جلوه کند. سرّ آن این است که سبک و بیان هنر دورهٔ رنسانس، و یا زبانی که هنر به وسیلهٔ آن ارائه می‌گردد روحانی و ملکوتی نیست، هر چند این هنر یا هنر دینی دورهٔ قرون وسطی از نظر موضوع دینی وحدت دارد بی واسطه از ناحیهٔ حضرت حق بر قلب انسان نازل شود و یا از درون و باطن وی بجوشد، همان گونه که آب از سرچشمه می‌جوشد و چون بین علم و عالم و معلوم نوعی یگانگی و وحدت وجود دارد بین هنر دینی و هنرمند و اثر هنری نیز ارتباط عمیقی وجود دارد که این هماهنگی با نوعی حکمت قدسی و علم شهودی دریافت می‌گردد نه از طریق علم حصولی^۲. حافظ با همین دید به هنر نظر کرده است:

گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک در گه اهل هنر شوی

دیوان حافظ^۳

نمایز هنر دینی و غیر دینی

مقدمه :

هایدگر^۴، فیلسوف آلمانی که یک فیلسوف اشراقی است (۱۹۷۶-۱۸۸۹ میلادی) جهان را صرفاً مجموعه‌ای از اشیاء قابل شمارش نمی‌داند بلکه از نظر وی عالم چیزی

^۱ - رجوع کنید به آموزش فلسفه، جلد ۲، نوشته مصباح یزدی، نشر حوزهٔ سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ هـ ش، ص ۲۰۲ تا ۲۰۸ و ص ۲۱۴ تا ۲۱۹.

^۲ - علم حصولی باتصور و تصدیق توأم است.

^۳ - فرهنگ دهخدا (حروف هـ مادهٔ هنر)، مؤسسهٔ لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، تهران شهریور ۱۳۴۷ هـ ش.

^۴ - هایدگر فیلسوف شهیر آلمانی، بحث مهمی در مورد زمان و تاریخ نموده که جوهر این بحث در کتاب هستی و زمان بحث (وجود و زمان) منعکس است و در مورد انسان نیز نظریهٔ خاص و نسبتاً با ارزشی ارائه داده است. انسان از نظر هایدگر احوالی خاص دارد، این انسان است که از هستی پرسش می‌کند. این پرسش، برای انسان مهم است نه پاسخ آن. پرسشها اهمیت ویژه دارند و هدایتگر انسان اند به باطن هستی. حال چرا انسان از هستی پرسش می‌کند زیرا انسان اهل حیرت است و موجودی است خودآگاه. هایدگر در مورد تاریخ، نظریهٔ جالبی دارد که به نظر می‌رسد تحت تأثیر عرفان نظری محی الدین عربی به ویژه کتاب فصوص الحکم اوست. یعنی نظریه‌ای که محی الدین عربی در مورد انبیاء و سیر تاریخی آن، تا وجود مقدس رسول خدا (ص) ابراز نموده، از آن در فلسفهٔ تاریخ الهام گرفته و معتقد است سیر حقیقی تاریخ چیزی نیست جز ظهور اسماء و صفات حق.

است که در برابر ما قرار دارد، در میان موجودات هستی این انسان است که از هستی، تولد و مرگ پرسش می کند؛ در موجودات دیگر، این جستجوگری نیست. لازمه آن نیز آراستگی به فضائل و افتادن در وادی اهل حیرت است، در جهان هستی تنها انسان است که در درون خویش عالم اسرار آمیز دارد. جماد، گیاه و حیوان عالم ندارد.

از نظر هایدگر، هنرمند از طریق نوآوری و ابداع اثر، اسرار و معانی وجود را در اثر هنری خویش، منعکس می نماید و با این اثر خویش جهانی نو جلو چشمان بیننده آثار هنری به نمایش می گذارد. اما از لحاظ فرم و سبک بیان تفاوت دارد. شما اگر تصاویر و مجسمه های دینی را که در قرون وسطی به مرحله ظهور رسیده اند با تصاویر و مجسمه های دوران رنسانس مقایسه کنید با تأمل و دقت در می یابید که با آنکه موضوعات این دوره جنبه دینی دارد و از یک نوع هماهنگی موضوع از نظر یک امر دینی برخوردار است، اما از لحاظ صورت و قالب هنری دو دوره با یکدیگر متفاوت اند. قالب و زبان هنر دوره رنسانس جنبه ظاهری و صوری دارد و از یک مبنای عمیق روحانی و قدسی سرچشمه و نشأت نگرفته است و صرفاً صورت دینی دارد، در حالی که هنر قرون وسطی با داشتن صورت دینی در باطن از یک بینش عرفانی و حکمت ربّانی سرچشمه گرفته است. یعنی این قالب و صورت هنری با دم مسیحایی و قدسی معطر شده است. به همین خاطر هنر دوره رنسانس یک هنر دنیوی و غیردینی است هرچند در ظاهر از موضوع دینی بهره برده و صورت دینی دارد.^۱ سر این مسئله این است که هنر بر نوعی از علم و معرفت و یا حکمت مبتنی است و یا بر نوعی بینش در مورد هستی شناسی و فلسفه حیات استوار است. در واقع هنر دینی تفسیری عارفانه از انسان و جهان و حیات انسانی است و دین نیز سرچشمه همین عرفان و معنویت است. عرفان باطن و مغز دین است، بر نوعی تفسیر

تقریبات درس فلسفه تاریخ، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، دکتر حشمت، پاییز ۱۳۷۷.

۱ - هنر دوره رنسانس و قرون وسطی با آنکه از نظر دینی به اصطلاح اهل منطق، وحدت موضوع دارند اما از لحاظ بیان و سبک هنری و نحوه تصویر، تمثیل و تجسم هنری کاملاً متفاوت هستند. هر دو دوره شمائلی از مسیح (ع) و مریم مقدس را به تصویر کشیده اند اما هنر رنسانس به خاطر عدم سرچشمه گرفتن از یک بینش عمیق دینی و عرفانی بر فضای آن، هنر دینی محسوب نمی شود.

نگاه کنید به تصویر مریم مقدس و مسیح (ع) در کتاب فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، حداد عادل، نشر سروش، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۰.

آسمانی و معنوی از جهان هستی و انسان مبتنی است و همین نور معنویت دینی است که در کالبد هنر دینی تابیده است. مسئله اساسی این است که آن مظهر و جلوه حقیقی که در آثار هنری غیردینی یا آثاری با موضوع و صورت ظاهر دینی ولی با قالب و بیان غیر دینی، تجلی و ظهور نموده است متفاوت است، با آن مظهر و صورتی که در آثار هنرهای عرفانی و دینی جلوه نموده است، زیرا قالب و بیان در هنر دینی و معنوی نشأت گرفته از روح قدسی هنرمند و حکمت قدسی و شهودی است اینکه قرون وسطائیان گفته اند «هنر بدون علم^۱ بی فایده است» مقصود علم باطنی و اشراقی است که از نظر وی هنر تجلی حقیقت و ظهور مراتب هستی است. و اثر هنری به نحوی آیینی تمثیل اسرار و بطون روح قدسی هنرمند در جهان عینی است. سؤال این است که هنرمند چه خصوصیتی باید داشته باشد تا اثر هنری تجلی یافته از او دینی محسوب شود؟ حال اگر اندکی تفکر نماییم، با توجه به این مقدمه پاسخ سؤال روشن است. دینی بودن یا نبودن اثر هنری بسته به این است که هنرمند جهان را اسرارآمیز ببیند یا ساده و بسیط، هستی را تنها از جنبه ظاهری نظر کند یا به باطن هستی نیز دیدش سیر نماید، زیبایی را تنها در جمال ظاهری وحسی ببیند یا به جوهر و بطن زیبایی که معنوی است تا به سرچشمه ذات زیبایی که همان جمال بی مانند خداوندی است پر گشوده باشد. به بیان دیگر دینی بودن یا نبودن یک اثر هنری بستگی به این دارد که هنرمند در چه فضایی تنفس بنماید و سبک و بیان وی از چه منشأیی الهام گیرد و روبه کدام سمت باشد، جانب آسمان و ملکوت که باطن هستی است یا به جانب زمین و شیطان که ظاهر هستی اثر وی از نظر دینی یا غیر دینی تمایز پیدا می کند.

فضای روح هنرمند

^۱ - نبایستی تصور شود که مراد از علم، علم اکتسابی و یا علم مفهومی (انتزاعی) است. این دانش را در دانشگاهها نمی آموزند بلکه مقصود علم شهودی و افاضی است که قرآن کریم در سوره کهف، آیه ۶۵ بدان اشاره کرده است: «و علمناه من لدنا علما...» این آیه خطاب به حضرت موسی (ع) است که خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید ما یک بنده ای داریم نزد او می روی و از او (حضرت خضر) علم می آموزی. ما به این بنده از نزد خودمان علم دادیم.

انسان کامل، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۹ هـ ش. ص ۱۷۹.
امام محمد غزالی رساله ای به نام علم لدنی دارد حکیم ملاصدرا درمفاتیح الغیب با توجه به مبانی حکمت متعالیه، به اثبات علم لدنی مبادرت کرده است.

عرفا معتقدند انسان دارای دو وجه است ، وجهی به سوی رب و وجهی به سوی شیطان^۱. دل آدمی همواره در معرض خواطر و خیالات و خطرات گوناگون قرار دارد ، گاه رو به عرش دارد و گاه روبه فرش ، گاه رو به آسمان دارد و گاه روی به زمین ، گاه روی به فرشته دارد و گاه روی به کرشمه و مستی . به قول سعدی :

آدمیزاد طرفه اکسیر است از فرشته سرشته وز حیوان
گر رود سوی این شود پس از این گر رود سوی آن شود به از آن

از وجه عرفانی دینی بودن یا نبودن هنر بسته به این است که هنرمند در محضر خدای رحمان باشد یا در محضر شیطان رجیم و سیر باطنی وی به طرف وجه الرب باشد یا وجه النفس . بدین معنی که هنرمند زمانی هنرش هنر معنوی و دینی است که به رب خویش تعلق داشته باشد و زمانی اثر او غیر دینی است که به نفس خویش تعلق داشته باشد و یا به تفکرات و خیالات شیطانی علاقه مند باشد^۲.

در هنر غیر دینی کلیه خواطر و خیالات نفسانی هنرمند در خواب و بیداری در صفحه دل او نقش می نگارد . انسان جز با الهام از فرشتگان و عالم ملکوت یا رؤیاهای شیطانی و اصغاث و احلال در حال وهوای اثر و سبک هنری قرار نمی گیرد .

^۱ - بوعلی سینا در یکی از رساله هایش به نام رساله عهد ، اظهار می دارد که وی با خدایش پیمان بسته است که مقالات ورمان و افسانه های هرزه نخواند ، زیرا رهنز درست اندیشی انسان است

^۲ - گوته شاعر بزرگ آلمانی که به حافظ علاقه خاص نشان می دهد در دیوان شرفیات خود آن را منعکس نموده است . اثر مشهور وی در ادبیات به نام «فاوست» جنبه داستانی و تمثیلی دارد. در این کتاب ، گوته داستان خویش را به زبان سمبولیک بیان نموده است . اثر او تمثیلی داستان گونه است . در فاوست دکتر فاستوس روح خودش را برای دستیابی به لذت و قدرت به شیطان می فروشد . گوته در اینجا نظریه اش را درباره وضع بشر در دوران جدید بیان می دارد . بشر در این دوره مدرن روح خودش را به شیطان فروخته است تا لذت حسی و قدرت به دست آورد . این انتقاد از تمدن جدید مخصوص گوته نیست ، ویلیام شکسپیر (شاعر آسمانی انگلیس) در آثار نفیس خویش همین رابه بیانی دیگر از وضع تمدن غربی نموده است . مخصوصاً در نمایشنامه های شکسپیر انتقاد از وضع تمدن غرب به طرز روشنی انجام گرفته است. حتی خود اروپاییها گهگاه از تمدن جدید انتقاد می کنند . این سخن مشهور است : معرفت جدید که تکنولوژی امروز بر آن مبتنی است هدیه شیطان است به انسان . (تقریرات درس فلسفه تاریخ ، دکتر حشمت ، دانشکده الهیات ، معارف اسلامی دانشگاه تهران ، پاییز ۱۳۷۷هـ ش) .

ارزش هنر و هنرمند هم رتبه آن چیزی است که به آن تعلق دارد. ارزش هنرمند و درجه او وابسته به آن چیزی است که در جستجوی اوست و در خیال و پندار اوست و یا در آرزوی سیر به سوی اوست. هنر غیر دینی، آرزوی نفس و شیطان است و دل به طواف شیطان بردن است.^۱ از آنجا که هنرمند بامتعلق خود نوعی وحدت و اتحاد پیدا می کند و درک و ظرفیتش متناسب و همتراز با همان آرزو می گردد^۲ و از آنجا که اثر هنری نیز تجلی و انعکاس روح هنرمند است لذا ارزیابی یک اثر هنری و سبک آن جدا از شخصیت درونی هنرمند نیست.^۳

هنر دینی و جان آدمی

جان آدمی در این گذرگاه طبیعت با خود آگاهی شهودی و عرفانی که پیدا کرده است، جهان را مانند کودک عزیز خود به شمار می آورد. هنرمند آب و رنگ و خطوط نقوش خویش را بر در و دیوار این آشیانه محبوب تصویر می نماید. تلاشهای فرهنگی و هنری انسان در این خانه طبیعت به خاطر این تن^۴ و طبیعت و جمال زیبای آن نیست که روزی چند انسان در آن بیاراید و سپس رهسپار دیار نیستی گردد بلکه به خاطر درون و باطن این تن است که از آن به نفس قدسی یا جان پاک تعبیر شده است و شیخ عارف

^۱ - پاسدار حرم دل شده ام شب همه شب که در این خانه جز اندیشه او ندیشم

«دیوان حافظ»

^۲ - امام باقر فرمود: هر کس هر چه را دوست داشته باشد با همان محشور می شود. یعنی حقیقتش هم آن می شود.

گر در طلب گوهر کانی، کانی ور در بی جستجوی جانی، جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را هر چیز که در جست آنی، آنی

فلسفه اخلاق، شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۸ هـ.ش، ص ۱۲۵-۱۲۴.

^۳ - اثر هنری شیء صرف نیست زیرا در اثر هنری همواره نشانی از هاله های روح انسانی و فعل انسانی دیده می شود.

^۴ - منظور از تن، بدن انسان نیست بلکه مقصود، آن حس ظاهر و آرایشهای مربوط به تن است.

شیراز ، حافظ نیز در غزل خویش به همین معنا که الهام بخش هنر قدسی و دینی است اشاره ای کرده است^۱ :

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

قداست هنر دینی

قداست هنر در هنر قدسی و دینی از آنجاست که به عالم قدس پیوسته است و با قداست و معنویت پیوندی عمیق دارد. درواقع هنری است که انسان را در هوا و نسیم عالم قدس وارد می سازد و الهامات و حالات معنوی و روحانی^۲ به او القاء می نماید و یا نوعی اشراق درونی در انسان پدید می آورد.

^۱ - امروزه چرا به وجود نمی آید؟ آیا قریحه ها و استعدادها و ذوقها خشک شده است؟ آیا حافظ صرفاً هنرمند بوده و اساساً واقف به رموز عرفان و سیر و سلوک و معنویت و اینها نبوده است و اثرش صرفاً یک شاهکار هنری است؟ جواب این است خیر. روح قدسی حافظ، دیگر وجود ندارد که اثری مانند حافظ به وجود آورد. آیا هیچ فطرت پاک و منطقی سلیمی قبول می نماید که این همه شعرهای عارفانه در عشق الهی و سیر و سلوک از حافظی سروده شده است که اصلاً با روح عرفان و دنیای سیر و سلوک بیگانه است؟ قطعاً خیر. ما امروزه بیش از هر زمان به روچهای قدسی و ملکوتی مانند روح حافظ، مولانا، سعدی، جامی و سنایی نیازمندیم.

عرفان حافظ، تألیف شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۳ هـ.ش. ص ۳۲.

^۲ - قرآن کریم افرادی را یاد می کند که از زندگی معنوی نیرومندی برخوردار بوده اند و با فرشتگان هم سخن بوده و از آنها امور خرق عادت سر می زد، بدون آنکه نبی بوده باشند. بهترین مثال حضرت مریم، دختر عمران، مادر حضرت مسیح (ع) است که قرآن به کرات از او یاد کرده است. حقیقت این است که اتصال به غیب و شهود حقایق ملکوتی، شنیدن سروش غیبی، فرود آمدن هاله هایی از اسرار غیب مخصوص نبوت نیست، نبوت خبر باز آوردن است و نه هر که او را خبر شد باز آورد.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کاین سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش جامه درانند و آن را که خبر شد خبری باز نیامد

هنگامی که امام علی (ع) اوصاف پرهیزگاران را برای همام بر می شمرد وی نقش زمین شد و آوازی از او بر نیامد. (مؤلف) به هر حال قرآن کریم باب اشراق و الهام را به روی همه کسانی که باطن خویش را پاک کنند باز می داند. (مقاله ختم نبوت «شهید آیت الله مطهری» مجموعه آثار ۳ ص، ۱۷۰) (مفاتیح الغیب ملاصدرا).

هنر دینی، هنری دیرینه

آغاز هنر به ابتدای تاریخ بشر یعنی هبوط آدم باز می گردد. با تأمل در این هنر معنوی روشن می شود که این هنر انوار هاله هایی از هنر قدسی و آسمانی دارد. شاید نغمه های فرشتگان و کودکان معصوم، سرودها و مناجات و راز و نیازهای آدم (ع) و حوا، همراز شدن انسان با فرشتگان و تصاویر ملکوتی بر روی سنگها و غارها خبر از جلوه حضور و شهود این هنر می باشد.

هنر قدسی (دینی) و هنر سنتی

ذکر این نکته ضروری است که هنرهای مقدس خود هنر سنتی و دینی هستند. چون از سرچشمه الهی وحی سیراب شده اند و یا از روح وحی و سنت و حیات روحانی سرچشمه گرفته اند. در واقع، سنت الگوهای قدسی را به هنرمند انتقال می دهد ولی البته این بدان معنی نیست که هر هنری که از سنت و آداب دینی و ملی نشأت گرفته باشد، هنر قدسی به شمار آید. هر چند هنر قدسی، هنر سنتی است اما هر هنر سنتی، هنر قدسی و دینی نیست و به اصطلاح اهل منطق بین آندو نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است. لذا مفهوم هنر سنتی عام و کلی است و واژه هنرمقدس یک معنای خاص دارد یعنی تنها برخی از هنرهای سنتی که تجلیات و جلوه های معنوی و طریقت عرفانی دارند در دایره هنر قدسی (دینی) قرار می گیرند^۱.

روح سنت در هنر قدسی تضمین کننده و الهام بخش تمام قالبها و صورتهای هنری است و جنبه روحانی دارد و صرفاً به موضوع دینی و دید ظاهری توجه ندارد. غیر از آن، تمام سنن و آداب و رسوم^۲ در یک سرزمین سرچشمه گرفته از روح و معنای وحی

^۱ - در اینجا توجه به این نکته لازم است که توصیف تولستوی از هنر نوعی هنر انسانی محسوب می شود نه هنر دینی (قدسی) زیرا هنر دینی هنری متعالی است و غیر آن هنر مقدس و دینی حاوی راز و رمز است و جنبه سمبولیک دارد (عرفان حافظ)، ولی توصیف تولستوی از هنر به جنبه سمبولیک اشاره ندارد، لذا توصیف وی از هنر منطبق با هنر دینی نیست. (مؤلف).

^۲ - توجه به این نکته لازم است که بسیاری از سنت ها و آداب و رسوم در جامعه هست که ناشی از فرهنگ دینی و معنوی است. علی (ع) در نامه خویش به مالک اشتر (نامه ۴۵ نهج البلاغه) می نویسد: به سنت ها و آداب و رسوم ملتها که منبعث از فرهنگ آن جامعه است، احترام بگذار.

نیست؛ چه بسا برخی آداب و مناسک ملی و سنتی وجود دارد که با باطن دین واحکام نورانی آن تطابق چندانی ندارد و با حکمت دین بیگانه است.

هنر دینی و هنرمند

به هر حال، هنر، بسته به اینکه هنرمند در مظهریت چه چیز باشد تفاوت ماهوی پیدا می کند، در مظهریت خداوند حکیم باشد و یا در حضور شیطان رجیم. به قول شووان^۱، هنر مظهر تمام نمای آئینه روح انسان است، و هنر دینی مظهر روح تزکیه شده ای که با شهود باطنی جمال مطلق را مشاهده است و به قول عرفا، روح قدسی که سر و باطن این روح است و هنر دینی از این روح الهام می گیرد و به انوار معانی وجود و یا باطن هستی التفات دارد، لذا روح هنر دینی از عالم غیب و ماوراء صور یا الفاظ سرچشمه می گیرد و به نحوی این هنر به ظهور بطون در عوالم هستی و کشف اسرار عالم وجود به صورت قالب و اشکال هنری درعالم خارج مبادرت می کند و اگر از زیبایی و جمال بهره خاص دارد همان زیبایی است که در زبان افلاطون از آن به زیبایی معنی یا خیر مطلق تعبیر می شود.

هنر دینی و هنرهای زیبا

در اینجا اشاره ای نیز به هنرهای زیبا و هنر دینی می نماییم و ابتدا سؤالی را طرح می کنیم و آن اینکه در هنرهای زیبا مرز جدایی هنر دینی از غیر دینی در چیست؟ آیا هنرهای تجسمی مصور مانند معماری، مجسمه سازی^۲ نقاشی و موسیقی و مینیاتور

^۱ - فریتیهوف شووان، متفکر و هنرشناس آلمانی، اهمیت اساسی هنر را در حیات اجتماعی و تأمل و احساس عرفانی، مبتنی بر این می داند که انسان خود نمونه و مظهر تمام نمای صورت الهی است. «خلق الله آدم علی صورته». (مقدمه کیمیای سعادت، جلد اول، امام محمد غزالی، فصل خودشناسی، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۶۱).

^۲ - حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) بر حاشیه کتاب مکاسب شیخ انصاری تقریراتی نفیس دارند. از جمله در مورد هنرهای مصور و مجسمه سازی که در چه شرایطی این هنر دینی و مباح است. ساختن مجسمه اختصاص به صاحبان روح دارد و ساختن مجسمه جاندار اگر به صورت نیم تنه یا نیم رخ باشد از نظر فقهی اشکال ندارد. (فتاوی حضرت امام خمینی (ره) در مورد نقاشی و مجسمه سازی (تقریرات درس هنر و معماری اسلامی، دوره فوق لیسانس الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۷۷ هـ ش).

غیردینی هستند و هنرهای غیر آن مانند صنایع دستی، خطاطی، تذهیب و سرودهای مذهبی دینی اند یا مثلاً برخی رشته های هنری سنتی دینی اند و هنرهای غیر سنتی غیر دینی؟ با توجه به سطرهای پیشین، گذشته از آن جهت که بیان و زبان و صورت در این هنر از باطن وحی سرچشمه گرفته است، تمام رشته ها و جلوه های متنوع هنر می توانند الهی و دینی باشند و یا غیر دینی، بدین معنی که اگر هنر انسان را از غفلت و فراموشی حق برهاند و انسان در آن فضای هنری حضور الهی را احساس نماید و از کثرت متوجه وحدت نماید این هنر دینی است. حال چه هنرهای تجسمی و معماری، چه هنرهای ظریف و دستی، خطاطی، تذهیب، مینیاتور، چه هنرهای مصور و چه غیر مصوره و غیره، تفاوتی نمی کند. اگر هنرهای زیبا از یک دید عرفانی در هستی شناسی مایه گرفته باشند و هنرمند همواره در یک فضای قدسی تنفس کند، به این صورت که نحوه بیان و اظهار وسبک هنری هنرمند به گونه ای باشد که برای بازدید کنندگان و هنردوستان، فضای معنوی فراهم نماید و نوعی احساس عارفانه نسبت به جمال یگانه حق و تمام پدیده های هستی در بیننده بیافریند، اینجا است که هنردینی در جهان خارج تمثیل پیدا کرده است؛ در غیر این صورت این هنرهای زیبا غیر دینی محسوب می شود.

در واقع به تعبیر افلاطون حکیم و عارف و هنرمند هر یک از وجهی به تقریر و بیان و تمثیل حقیقتی ثابت و جمیل مبادرت می نمایند، البته در هنر این حقایق زیبا به گونه بهتری تمثیل پیدا می نماید. نقش هنرمند دینی این است که آن معانی و انوار صور را که از طریق تجرد خیال قدسی در نفس او متمثل شده در مرحله ابداع اثر هنری آن را از نظر نحوه بیان و زبان به صورت سبک و قالب هنری در جهان خارج مجسم سازد.^۱

ترسیم از هنر قدسی (دینی)

جوهر عرفان، شهود حق و رسیدن به آن معشوق پنهان شده در غیب است و جان هنر نیز مشاهده جمال مطلق و جان حکمت نیز شناخت خداوند و پی بردن به اسرار

تصویر صاحبان روح، از انسان و حیوان زمانی که به صورت مجسمه باشد مثل مجسمه هایی که از سنگ و فلزات و چوبها و مثل اینها درست می کنند حرام است و تصویر غیر صاحبان روح مثل درختان و گلها و غیره اگرچه با تجسم باشد، جایز است [تحریر الوسیله حضرت امام خمینی (ره)].

^۱ - حکمت و هنر معنوی، دکتر غلامرضا اعوانی، نشر گروس، تهران، ۱۳۷۵ هـ ش، ص ۳۶۴ -

و حقایق اسماء و صفات اوست . جان هنر قدسی نیز بر نحوه تمثّل و تجلّی خارجی اسرار جمال خداوندی دلالت دارد و آینه ای برای ظهور مراتب برتر و وجود در گستره جهان هستی ، لذا این هنر بر نوعی حکمت معنوی و شهود عرفانی مبتنی است . مبتنی بر معرفتی است که خود سرشت معنوی و روحانی دارد و با حکمت متعالیه (عرفان) پیوند خورده است . به قول قدّیس توماس فیلسوف مسیحی « هنر بدون حکمت معنوی هیچ نیست .» هنر بر علم باطنی استوار است که به ظواهر اشیاء و پدیده ها توجه ندارد بلکه توجهش به حقیقت درونی و جنبه های جوهری و معانی آنهاست که اصل آن در خزانه غیب الهی قرار دارد و هنرمند هنر دینی می کوشد تا آن معانی را در جهان طبیعت منعکس سازد ؛ لذا این هنر مبتنی بر علم شهودی است که نه ثمره استدلال و نه تجربه گرایی است بلکه نتیجه تزکیه باطن و طهارت و وارستگی روح هنرمند عارف است . لذا هنر قدسی ، بی واسطه از معرفتی روحانی و باطنی و عرفانی ، از دین و انسان و هستی نشأت می گیرد و مظهر ظهور عوالم باطنی هستی و عوالم پنهانی روح انسان در عالم خاک و کره ارض است .

هنر قدسی هنر طولی است و نزولی ، بدین معنی که از عالم قدس و الوهیت پس از طی مراتب عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت به عالم طبیعت نزول کرده است ، بدین گونه که شما وقتی در فضای یک مدرسه ، مسجد ، کلیسا ، کنیسه و غیره قرار می گیرید احساس سیر به عالم ملکوت و عوالم غیب که سیر صعودی می نماید و حالتی معنوی و عرفانی نسبت به جمال و کمال نامتناهی هستی پیدا می کنید .

هنر قدسی را می توان در شعر شاعران عارف و حکیمان ربانی گذشته و امروز چون ملاحادی سبزواری ، شیخ بهائی ، ملامحسن فیض کاشانی ، محی الدین عربی ، حافظ ، مولوی ، ابن فارض ، امام خمینی ، علامه طباطبائی ، استاد حسن زاده آملی و یا انواری از آن را در ادبیات مغرب زمین مانند آثار ویلیام شکسپیر و دانتّه از شاعران اروپایی و اثر زیبای نقاشی لبخند ژوکوند و یا در آثار معماری دینی مانند بنای تاج محل در آگره هند و کلیسای یوحنا در قرون وسطی و یا برخی مساجد اسلامی مانند مسجد فاس در مراکش ، مسجد گوهرشاد در مشهد ، مسجد شاه (امام) در اصفهان و نمای برخی امامزاده ها و مدرسه ها مانند مدرسه مروی و مدرسه عالی شهید مطهری در تهران و مدرسه فیضیه در قم و یا آرامگاه اقبال لاهوری در پاکستان مشاهده نمود که در غالب این آثار

انسان پیوند دقیقی را که در فرهنگ دینی بین عرفان، حکمت دینی و هنر بر قرار است در جهان خارج بصورت آینه ای متمثل و شفاف مشاهده می کند^۱.

بورکهارت که سالهای زیادی از عمر خویش را به مطالعه و تحقیق در حکمت قدسی (عرفان) هنر ادیان بویژه هنر اسلامی سپری کرده است ، معتقد است بین هنر قدسی و حکمت دینی (عرفان) نوعی وحدت و پیوندی ناگسستنی وجود دارد. وی در کتاب هنرمقدس جلوه های هنر قدسی را در ادیان الهی و شرقی مانند مسیحیت ، اسلام ، بودائیسیم ، هندوئیسم ، تائوئیسم ، مکتب ذن^۲ کشف ، و آن را ترسیم کرده است .

از نظر وی ، هنر قدسی جایگاه ویژه ای در میان هنرهای دیگر دارد و هنری است که بر اشکال و صورش سکوتی بی پایان و اسراری ژرف نشسته است . این هنر به جان و باطن انسان و هستی نفوذ کرده است ، و معنی الوهیت و قدسیت حق را همراه با اسرار جمال و کمال الهی در تمام ذرات هستی بر روی خاک به نمایش می گذارد . هنر دینی مریم طبیعت را که از انوار مسیح معانی عرفانی بارور شده است به دیدار چشم می فرستد تا جان آدمیان را با دم مسیحایی زنده کند .

این هنر مظهر خیال و صور روح قدسی^۳ و وارسته انسان است . مظهر روحی است که در همین جهان قبل از جدا شدن از آن ، جمال حق را شهود کرده است . این هنر همان تمثیل مولانا است از زبان نی که از نیستان جدا مانده و حال به صورت سوز هجران و آوا و صوت شور و درد در ساز نی درجهان عینی منعکس شده است . این شیدایی ها و

^۱ - در اینجا لازم است یاد آوری شود منظور از حکمت ، نوع عالی آن است که حکمت متعالیه ملاصدرا ی شیرازی است و منظور از عرفان ، تصوف نیست بلکه عرفان نظری محی الدین عربی که نوعی حکمت عرفانی و متعالی است می باشد . (مؤلف) .

^۲ - ادیان چینی ، هند ، ژاپن ، آسیای میانه و خاور دور .

^۳ - ابن سینا در کتاب اشارات در بخش الهیات (نمط سوم) معتقد به عقل قدسی است. وی علاوه بر مراتب چهارگانه عقل نظری به عقل دیگری قائل است که عقل قدسی می نامد . وی عقل قدسی را بالاتر از عقل بالملکه می داند و معتقد است کسی به این مرتبه از عقل می رسد که قوه حدس در او بسیار شدید باشد (شرح اشارات ، ترجمه دکتر ملکشاهی) . بوعلی سینا به قوه الهام معتقد است و در کلمات خویش چه در شفا و چه در اشارات یا دانشنامه علایی به این مطلب اشاره دارد . ابن سینا حقیقت نبوت را یک قوه قدسی می داند و در آیه ۳۵ در سوره نور « یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور » به چنین مسئله ای حمل می کند.

سوزهای عاشقانه نی به خاطر خاطرات و یادگارهای شبرینی است که هنرمند دینی از عالم قدسی درحافظه خویش دارد.

بشنو از نی چون حکایت می کند وز جداییها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

(مثنوی ، دفتر اول)

ترسیم پایانی

هنر دینی مظهر وحی آسمانی و اسرار و رموز نبوت و تجلی دهنده حقایق و معانی مراتب وجود در آفرینش است . این هنر تجلیگاه وحدت حق درآیینۀ کثرت در جهان هستی است و از آن لحاظ که فضایی عرفانی و معنوی در محیط و اطراف خویش ایجاد می نماید روح انسان در چنین مکانی احساس آرامش و طمأنینه می نماید .

زبان هنر قدسی جنبه اسرار آمیز یا سمبولیک دارد ظاهر آن باطنی و باطن آن بطنی دیگر ، و اثر هنری دینی جلوه روح عرفانی هنرمند است که پرده از سر باطن او بر می دارد و خیال هنرمند از آن جهت که به مرتبه تجرد و حالتی مصفا و شفاف رسیده ، صوری را که درنفس او تمثیل پیدا کرده و تمثیلی از اسرار بطون و مراتب برتر هستی است، در قالب و شکل و یا سبک هنری در جهان عینی جلوه گر می سازد . این هنر ، هم از نظر غایت و معنا وهم از نظر قالب و بیان جنبه دینی و قدسی دارد .

زبان و بیان در هنر مقدس به واسطه الهام از نوعی حکمت متعالیه و حکمت ذوقی اشراقی و یا آرمان خواهی متعالی نشأت گرفته از عرفان دینی شکل می گیرد و با بریدن از عالم الفاظ و طبیعت و پیوستن به انوار و ملکوت^۲ است که انسان شایستگی ورود به بارگاه قدس الهی و درک وجدانی این هنر را پیدا می نماید .

هنر قدسی با باطن زیبایی عجین شده است و پرده از ظواهر زیبایی بر می دارد تا اسرار جمال و کمال حق در جهان عینی تجلی یابند . هنر قدسی هنری است متعالی که

^۱ - بهترین نمونه کثرت در وحدت یا وحدت در کثرت را در داستان منطق الطیر عطار نیشابوری می توان مشاهده کرد.

^۲ - از نظر حکمت متعالیه و عرفان وجود جهان ملکوت روشن تر از آن است که نیاز به دلیل داشته باشد زیرا جهان ملکوت در درون و باطن آدمی و باطن همین جهان نهفته است . این جهان کف است و آن جهان دریا، این جهان نشاط و معنی و حرکت خویش را از جهان دیگر دارد همان گونه که تن آدمی نشاط و حیات خود را از روح کسب می کند . (مؤلف).

نام آن از کلمهٔ قدّوس که از اسماء الحسنی است اخذ شده . این هنر آیینیه و مظهر تجلی نفس قدسی هنرمند و نفس ملکوتی او و مرکز شهود و ظهور اسماء و صفات حق است . لذا هنر قدسی به غیر ابداع و خلاقیت^۱ مظهر بدیع بودن نیز هست زیرا صفات مبدع بدیع و خالق از اسماء و صفات حق است لذا در این هنر زیبایی باطنی و آفرینندگی با نوگرایی و زیبایی عجیب شده است . تأمل در این هنر نشان می دهد که رابطهٔ سنت و تجدد رابطهٔ تقابل و تعارض نیست بلکه از نوع رابطهٔ دیالکتیکی است ، بدین معنی که سنت و تجدد در یکدیگر ادغام می گردند^۲ . از نظر هنرمند قدسی هر نوآوری یا بدیع سازی مطلوب نیست ، بلکه نوآوری مطلوب است که تابع سنن و ضوابط نهفته در متن آفرینش باشد . به قول هگل : «نوآوری راستین نیازمند تربیت راستین است »^۳ .

سخن نهایی

درک جان هنر دینی و دریافت وجدانی و ذوقی از آن ، وابسته به سیر و سلوک انسانی از عالم حس به عالم غیب است و تا انسان آهنگ هجرت به سوی محبوب حقیقی خویش آغاز ننماید و تا عشق الهی در دل و جانش شعله ور نشود ، به عمق حرم دل خود را پیدا نمی نماید ، راز و رمز هنر قدسی و معنای آن با علم شهودی دریافت می شود ، این همان سرّی است که هنرمندان امروز با همهٔ تنوع در آثار و سبکهای هنری آن را نیاموخته اند ، اما بسیاری از عوام در زمرهٔ آشنایان این هنرند . البته در این راه دلدادگان

^۱ - از آنچه در مورد توصیف هنر . منشأ هنر ، هنر دینی و هنر قدسی گفته شد نبایستی چنین تصور شود که ما با آفرینش و خلاقیت ، نوگرایی و تجددگرایی موافقتی نداریم و یا آن سازگار نیستیم . روشنفکری و تجدد بایستی بر اساس سنت ، قدسیت و روح وحی استوار باشد . به بیان دیگر ما نوگرایی و تجدد را در جهت آرمانها و ارزشهای الهی و انسانی می دانیم . اگر بخواهیم این مسئله را به گونه ای دیگر بیان نماییم ، سنت کلی و روح وحی دارای ضوابط و قواعد خاصی است که هر گونه دریافت نوگرایانه و یا تجدد مآبانه بایستی از آن تبعیت نماید .

^۲ - برای مطالعه و پژوهش بیشتر رجوع کنید به مقالهٔ « دو شاخگی سنت و تجدد یا دیالکتیک سنت و تجدد » نوشتهٔ محمد عابدی اردکانی ، نشریه علمی پژوهشی دانشگاه شاهد ، پاییز ۱۳۷۶ هـ . ش .

^۳ - سید حیدر آملی ، عارف بزرگ اسلامی در جامع الاسرار می گوید: جایگاه حقیقت اندیشه ، دماغ و مغز نیست بلکه ماوای آن قلبها و جانهای تزکیه شده است . وی می گوید : پس از مراجعت از مکه در شهر ملکوتی نجف اقامت گزیدم و سالها به سیر و سلوک و ریاضت و عبادت مشغول گشتم و در پی آن اسرار و حقایق عینی بر قلبم الهام شد که شرح آن امکان ندارد .

ودلسوختگان ، تیر بلا را به جان می خرنند تا عالم از شر و شور عشق و شیدایی حضرت حق بی بهره نباشد . اما این راه دشوار است و هرگز طمع و آرزوی خام در آن نتوان داشت و بی رنج و زحمت به آن دست نتوان یافت . به قول حافظ:

اینجا تن ضعیف و دل خسته می خرنند
بازار خودفروشی از آن راه دیگر ست
اما در عین حال آثار گرانبهایی با خود به همراه دارد و در هر مرحله گوهری
درخشان نصیب آدمی می گردد . از همین روست که مولانا از حضرت حق ، این جان
قدسی را آرزو می کند :

ای خدا ، جان را عطا کن آن مقام که از او بی حرف می روید کلام

(والسلام)